

و خداداد عزیز هستم

پا به توپ از رضاییه تا ملبورن

جواد رستم زاده

www.ketab.ir

رستمزاده، محمدجواد، ۱۳۵۷-
 : تو خداداد عزیزی هستی / نویسنده محمدجواد رستمزاده.
 ۹۷۸-۱۲۲-۶۴۸۹-۶۶-۹
 فیبا : عزیزی، خداداد، ۱۳۵۰- : فوتبالیست‌ها - ایران - سرگذشتنامه
 : ۸۹۳۱۸۳۳ : ۷۹۶/۳۳۰۹۷ : Soccer players - Iran - Biography GV۹۳۹
 فیبا
 ۸۹۳۰۵۰۳۰۵/۱۴۰۱/۱۴

تو خداداد عزیزی هستی



محمد جواد رستم زاده

با عرض شرمندگی قیمت‌ها را در سایت گلگشت بیابید/
 /این کتاب با کاغذ حمایتی چاپ شده است/
 /با تشکر ویژه از دکتر احسان عسکری، فرمانر عامل بردبار و محمدحسن پنجه‌بند/

/صفحه‌آرایی/محمود عرفانیان/
 /طرح جلد/حامد سبحانی/
 /ویراستار/امیر شهلا/
 /نوبت چاپ/دوم ۱۴۰۳/
 /شمارگان/۵۰۰ جلد/
 /شابک/۹۷۸-۶۲۲-۶۴۸۹-۶۶-۹

تلفن : ۳۳۹۸۲۸۸۸ {+۹۸۲۱} | @goalgasht
 ۹۲۱۳۹۰۲۲۵۰ {+۹۸} | goalgasht
 فکس : ۴۳۸۵۲۹۳۳ {+۹۸۲۱} | goalgasht

خرید اینترنتی:
goalgasht.ir

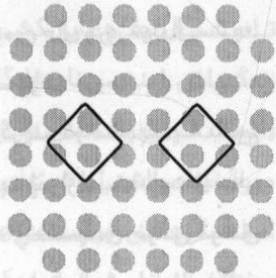


فهرست

۹.....	مقدمه	۰۰
۲۵.....	تولد یک ستاره	۰۱
۳۵.....	ظهور عزیزی	۰۲
۴۴.....	اعجوبه در مدرسه	۰۳
۵۱.....	سرباز بی قرار	۰۴
۶۱.....	تیم امید	۰۵
۷۳.....	ستاره قاره زرد	۰۶
۸۱.....	مرد سال آسیا	۰۷
۸۹.....	حماسه ساز ملبورن	۰۸
۱۰۵.....	محبوب ایویج	۰۹
۱۱۴.....	طغیان در پاریس	۱۰



۱۲۷.....	سال سیاه ۲۰۰۰.....	۱۱
۱۳۳.....	ذهن مسموم شده ی یک خرافاتی.....	۱۲
۱۴۱.....	خدا حافظی از تیم ملی.....	۱۳
۱۵۱.....	«زی زی» بی باک.....	۱۴
۱۶۳.....	سفر به دور دنیا.....	۱۵
۱۷۵.....	در قلمرو سردارها.....	۱۶
۱۸۷.....	آویختن کفش ها.....	۱۷
۱۹۵.....	کت و شلوار مدیریت.....	۱۸
۲۱۲.....	میهمان ویژه ی AFC.....	۱۹
۲۲۰.....	رهبری بی پول ها.....	۲۰
۲۳۷.....	تو خدا داد عزیزی هستی.....	۲۱
۲۴۱.....	در قاب تصویر.....	۲۲



مقدمه

پیشگفتار نویسنده

یکم. اواخر دهه‌ی هشتاد، در روزنامه‌ی «جهان فوتبال» شاگرد مرحوم دکتر حمیدرضا صدر بودم و برای صفحات بین‌الملل آن روزنامه گزارش می‌فرستادم. آن روزها البته اخبار و گزارش‌های فوتبال مشهد را هم که با تیم ابومسلم در لیگ برتر برای خودش نماینده‌ای داشت، پوشش می‌دادم و برای اردشیرخان لارودی و فرهادکاس نژاد در همان روزنامه با فکس و با مشقت ارسال می‌کردم. در این میان، رابطه‌ام با دکتر صدر نزدیک‌تر بود و بارها می‌شد که پای تلفن، حرف‌های مان در مورد فوتبال گل می‌انداخت و او، با همان شور و هیجانِ منحصر به فردش، برایم از لیورپول و یوونتوس و رئال و آلمان و انگلیس و چمپیونزلیگ می‌گفت. جالب این‌که در میان آن همه

شور و عشق به فوتبال دنیا، همیشه از من حال و روز فوتبال مشهد را جويا می‌شد و برای ابو مسلم دل می‌سوزاند.

دکتر در مشهد متولد شده بود و اگرچه در مشهد به بلوغ نرسیده بود، اما می‌گفت فوتبال مشهد پُر از استعداد های ناب است و اشاره می‌کرد اگرچه باشگاه های مشهدی خیلی موفق نبودند، اما تک ستاره های این شهر در فوتبال ایران ماندگار و یگانه اند. دکتر صدر علاقه ی ویژه ای به حشمت خان مهاجری داشت و سبک مرتبی گری حاج مهدی قیاسی را می‌پسندید و برای خداداد عزیزی افسوس می‌خورد که می‌توانست در تیم ملی بیشتر بازی کند و در تیم های بزرگ تر اروپایی مایه ی فخر و مباهات ایران شود. او معتقد بود خداداد نمی‌خواست که اگر می‌خواست و اراده می‌کرد، هیچ بازیکنی در آسیا به گردش در پیشرفت و کسب افتخار نمی‌رسید. شاید همین هم بود که در یکی از معدود سفرهایش به مشهد و در راه استاد یوم ثامن، همان طور که در ترافیک میدان «پارک ملت» مشغول حیرت از رشد و قد کشیدن مشهد بود، رو به من کرد و گفت: تا به حال درباره ی نوشتن کتاب زندگی خداداد یا ساختن فیلم سینمایی در مورد او فکر کرده ای؟ گفت: زندگی خداداد جان می‌دهد برای نوشتن و ساختن و تماشا کردن. گفت: به خداداد انتقادهای زیادی دارم که چرا استعداد و هوش اش را درست به کار نگرفت و یا چرا مشاوران خوبی نداشت، اما در عین حال، زندگی اش را هم از این حیث که از کف دژه به قله رسید دوست دارم. گفت: شاید

تا صد سال بعد هم این کشور، خداداد دیگری به خود نبیند؛ پس زندگی‌اش را بنویس تا به یادگار بماند. گفت: «خداداد» را که بنویسی، «ابومسلم» را نوشته‌ای، «تیم‌ملی» را نوشته‌ای و سیر فوتبال ایران در دوران طلایی‌اش را نوشته‌ای و یادگاری از خود برجای گذاشته‌ای. من اقامت سال‌ها این خواسته‌ی جذاب را بنا به کم‌تجربگی و البته دلایل مختلف نتوانستم برآورده کنم و در صندوقچه‌ی ذهن‌ام به امانت نگه داشتم.

دکتر صدر که زود ما را غافلگیر کرد و تنها گذاشت، تصمیم گرفتم این کتاب را به یادگار بنویسم و خواسته‌اش را با تاخیری زیاد عملی کنم. پس خواستم جوری بنویسم مثل خود دکتر. با دقت، با جزییات زیاد و با تصویرگری موبه‌مو.

دوم. اوایل دهه‌ی ۷۰، فوتبال را، هم بازی می‌کردم، هم تماشا می‌کردم و هم می‌خواندم. در محله‌ی راه‌آهن مشهد، آن‌جا که به دنیا آمدم و بزرگ شدم، اصولاً فوتبال برای پسر بچه‌ها، نان و آب بود. به خاطر زمین‌های رهاشده‌ی کنار ریل قطارها و به خاطر محوطه‌ی باز و یک‌دست ایستگاه راه‌آهن، فوتبال آن‌جا، مثل برزیل، خیلی پرشور دنبال می‌شد. یعنی گاهی چشم باز می‌کردی و می‌دید روی پشت بام‌ها هم، گل کوچک در جریان است. آن‌هم با پای برهنه و یا با دمپایی و کفش‌های پاره. از محله‌ی راه‌آهن تا محله‌ی رضاییه، جایی که عزیزی‌ها زندگی می‌کردند، راهی نیست و در بین این راه،

البته زمین‌های خاکی پرتعدادی قرار داشت که در تمام روز، محل جولان نوجوانان و جوانانی بود که بدون رویا و به عشق فوتبال، تمام روز با هم روی خاک و سنگ و خار می‌جنگیدند. خداداد از دل همین اتمسفر چهره شده بود؛ طوری که جمعه‌ها، همه برای تماشای بازی پسر چشم‌بادامی ریزجئه، کنار زمین‌های خاکی و روی جدول خیابان‌ها می‌نشستند و برای جادویش با توپ‌های دولایه، کف و هورا می‌کشیدند. خداداد را اولین بار از نزدیک همان‌جاها دیدم. بعدها در تیم ابومسلم و در زمین چمن سعدآباد، وقتی با لباس ابومسلم چهره شد، تماشا کردم و بعدترها در تیم امید، تیم ملی، اروپا و آمریکا دنبال اش کردم.

با این حال، نخستین مرتبه‌ای که با او مصاحبه کردم، زمانی بود که دنیا را گشته و به ابومسلم برگشته بود تا در قامت مدیرفنی باشگاه، فعالیت کند و البته که سرمربی شده بود. سال ۱۳۸۵، چندسالی بود که خبرنگار شده بودم و از طرف پژمان راهبر که سردبیر من در یکی دو مجله و روزنامه بود، مامور شدم برای مجله‌ی غیرورزشی به نام «نسیم هراز» که گلچینی از بهترین نویسندگان سینمایی، موسیقی، اجتماعی و ورزشی در آن گرد هم آمده بودند، مصاحبه‌ی بلندی با خداداد عزیزی بگیرم. آن روزها دفتر باشگاه ابومسلم، در بولوار فردوسی مشهد بود. دفتری متعلق به نیروی انتظامی که بعد از رفتن سردار ملاحی که مدیرعامل ابومسلم وقت بود، همچنان در تملک ابومسلمی‌ها باقی مانده بود. خداداد در طبقه‌ی دوم، توی اتاق

فتی باشگاه، آرام پشت میزی نشسته بود که به نظرم، اصلاً به قواری فوتبالیستی که در یک وجب جا، همه را عاصی می‌کرد، نمی‌آمد.

آن روزها خیلی جوان و کم‌تجربه بودم و با هیجان و حتی بی‌هدف‌گذاری سوال می‌کردم و او هم با همان هیجان پاسخ می‌داد. مصاحبه‌ی طولانی شد و آخر مصاحبه حرف‌ها به سمتی رفت که با هم رفیق شدیم. رفاقتی که ۱۷ سال با احترام و بی‌وقفه محکم‌تر شد.

آن‌چه در این سال‌ها از خداداد دیدم، نترس بودن و بی‌پروا بودن او بود. شاید بالغ به ۲۰ مصاحبه با او در مقاطع مختلف بازیگری و مربی‌گری‌اش در این سال‌ها با موضوعات فوتبالی و حتی غیرفوتبالی گرفتم و الان به جرات می‌توانم بگویم که حتی در یک مصاحبه هم، مصلحت‌اندیشی به نفع خودش و دیگران نکرد و همانی را که در ذهن و قلب‌اش بود، در مورد هر کسی و هر اتفاقی بی‌پرده گفت. در واقع، من با ستاره‌ای روبرو بودم که ظاهر و باطن‌اش یکی بود و از گفتن حرف‌حق ابایی نداشت حتی اگر همیشه مورد انتقاد باشد.

در کنار این‌ها یک نوع بی‌خیالی و بی‌برنامگی ساده و درعین حال رازآلود هم در وجود خداداد هست که هر آدمی را کنجکاو بودن در کنارش می‌کند. خودش بارها اعتراف کرده هیچ برنامه‌ای برای پیشرفت و رسیدن به قله‌ای که آرزوی خیلی‌ها بوده نداشته. یعنی او نه می‌خواسته بهترین بازیکن آسیا شود، نه قصد داشته لژیونر شود، نه می‌خواسته سرمربی شود و... این «نه می‌خواسته»‌ها البته همگی برای او اتفاق افتاده‌اند و اگر بگویم او را از فرش به عرش

رسانده‌اند، غلو نکرده‌ام. می‌خواهم بگویم ظاهراً همان‌طور که با استناد به اسم‌اش، خدا او را به خانواده‌اش داده، برای موقّیّت او هم، یک برنامه‌ی مدّون داده و مسیر زندگی‌اش را طوری طراحی کرده که حتّی خداداد هم در رویاهایش، این مسیر را متصوّر نبوده است. وقتی کتاب را با کمک خودش می‌نوشتیم، اتفاقاً بیش از گذشته، به این نیروی ماورایی که در زندگی خداداد، او را به سمت موقّیّت کشانده (روی کلمه‌ی کشانده تاکید دارم، چون باورم این است که به گفته‌ی خودش، اصلاً برنامه‌ای برای موقّیّت در ذهن‌اش مهندسی نمی‌کرده) پی بردم. اتفاقاً او خیلی جاها با جنجال‌های ناخواسته، ستاره‌راه این پیشرفت‌ها می‌شده، اما باز بهترین اتفاق‌ها برای او در بهترین زمان‌ها رخ داده.

بله خداداد مثل هر بازیکنی در دنیای فوتبال، بارها درگیر شده، دچار حاشیه شده، محروم شده، بخشیده شده، اما راه‌اش را کج نکرده و بر اصول اخلاقی خودش پایبند مانده است. او می‌گوید از راهی که آمده پشیمان نیست و باز هم همان راه را خواهد آمد. کسی چه می‌داند شاید خدا نانِ صداقت و یک‌رنگی خداداد را با این مسیر پر فراز و نشیب داده است.

سوم. خداداد چندباری مقابلی نوشتن زندگی‌نامه‌اش مقاومت کرد و زیربار نرفت که این کار را شروع کنیم. او اما بعد از این‌که عطا کار مرتبی‌گری را به لقایش بخشید، ستاره‌ی چند برنامه‌ی تلویزیونی

و اینترنتی شد و خودش به عنوان کارشناس و مجری وارد عرصه شد. کارگردان‌ها و تهیه‌کننده‌ها او را دوست داشتند و دارند. چون چهره‌ی فتوژنیک و صراحت لهجه‌اش، برای تاک‌شوهای جان می‌دهد و مخاطب می‌آورد. اولین بار در سال ۱۳۹۰، در فیلم رضاعطاران، به نام «رضا هرگز نمی‌خواهد»، چند ثانیه‌ای جلوی دوربین رفت و بعدها در تاک‌شوهای ستاره شد و البته مجری‌گری را هم به صورت زنده و اینترنتی تست کرد و خوش‌اش آمد. مثلاً در سال ۱۳۹۸، مجری برنامه‌ی قرعه‌کشی رقابت‌های نوزدهمین دوره‌ی لیگ برتر در سالن همایش‌های شورای اسلامی شهر مشهد با حضور مسوولین کشوری و ستاره‌های فوتبال بود. یا در برنامه اینترنتی ۱۱ که با حضور علی‌کریمی، مجتبی‌جباری، آندرانیک تیموریان و آرفی پخش می‌شد، مجری اصلی برنامه بود. کاری که کمتر ستاره‌ای در قواری او در ایران تا به حال انجام داده‌است.

خداداد را با عینک، ته‌ریش و خودکار و کاغذ روی میز امروز می‌توان تا حدودی با «گری‌لینه‌کر»، «گری‌نویل» و «جیمی‌کاراگر» در یک ردیف نشانند. گاهی فکر می‌کنم همین ورود به دنیای مدیا و البته حاضر شدن در نقش مصاحبه‌گر در برنامه‌های تحلیلی بود که دید رسانه‌ای‌اش را تغییر داد و باعث شد سرانجام اصرارم برای مکتوب کردن روزگاران زندگی‌اش را بپذیرد. جالب این‌که در این بین، علاوه بر مصاحبه‌های مفصلی که با هم داشتیم، او در معرفی افراد و دادن راهنمایی و سرنخ برای رسیدن به ماجراهایی که گاه از خاطرش

رفته بودند، برای کتاب کم نگذاشت. تمام عکس هایش را در اختیارم گذاشت و با وسواس، به ابهامات ام پاسخ داد. حدود ۳۰ ساعت فیلم از حضور او در بازی ها و مراسم های خاص را تماشا کردم و بالغ بر ۲۰ ساعت با مرتیان او، در دوره های مختلف، هم چون آقایان قیاسی، شجیع، میثاقیان و والذیر ویه را و هم بازی هایش مانند آقایان هادی کافی، هادی برگی زر، رمضان شکری، مجید حسینی پور، محمود مصلی و شاگردان اش چون احسان سنگری و علی حق دوست مصاحبه گرفتم.

در این بین کوشیدم کتابی نسبتاً متفاوت از نظر ادبیات و نگارش با آن چه در مورد سایر فوتبالیست ها منتشر شده حاضر کنم. خواستم علاوه بر روایت تازه ای از چهره ی خداداد، تصویرگر رویدادهای اجتماعی و سیاسی دوران درخشش و ناکامی او هم باشم و دست اش را بگیرم و همراه اش، دوران پرفراز و نشیب فوتبال ملی و باشگاهی را هم برای نسل های بعد دوره کنم. گاهی برای روایت بهتر، رویدادها را با داستانی ساخته و پرداخته ذهن و حس ام درآمیختم اما کوشیدم برای وفاداری به رخ دادهای زندگی خداداد در این مورد زیاده روی نکنم.

برایم خانواده دوستی، وطن پرستی و جزئیات دیده نشده از پیروزی ها و شکست های خداداد مهم بود و تاکیدم، روی سختی ها و تلاش هایی بود که او، به عنوان ستاره ای برخاسته از دلی محرومیت، متحمل شد و پا پس نکشید. در بخشی هایی از این کتاب، از زبان

خودش، دلایل چالش‌هایش با شخصیت‌های مختلف ورزشی و غیرورزشی را می‌خوانیم که تلاش کردم با تصویرگری جزء به جزء، ضمن امانت‌داری، قضاوت را به خواننده بسپارم. امیدوارم آن‌چه پیش روی شماست، تنها بیوگرافی ساده‌ی خداداد عزیزی نباشد و بتواند زاویه‌های جدیدی در مورد زندگی این بازیکن مهم فوتبال ملی را برای‌تان بگشاید و البته چراغ راهی شود برای نسلی که با کوشش و نهراسیدن از واقعیت‌ها، دنبال موفقیت در ورزش است.

www.ketab.ir



نان را به نرخ روز نمی خورد

● یک همبازی و دوست قدیمی

خداداد رفیق فوتبالی و مرامی من است. یعنی جدا از فوتبال ناباش، آن چه در این سال ها مرا جذب او کرد، مرام و صراحت لهجه اش بود. خداداد «نان را به نرخ روز نمی خورد» و این خصوصیت، مرا بیش از پیش به او نزدیک می کند. شاید اگر مثل خیلی ها در این فوتبال، مجیزگو بود، تعداد بازی های ملی اش، سربه فلک می زد، اما او پای اعتقاداتش ایستاد و خیلی جاها، جور بقیه را کشید.

خداداد از آن دسته بازیکنانی بود که خیلی سختی کشید و از رده های پایین شروع و به رده های بالا صعود کرد. برخلاف جثه ی ریزش،

فوتبالیست تکنیکی و خلاق بود و توانست سال‌ها در سطح اول فوتبال ایران و دنیا بازی کند. الان طوری شده که اگر بازیکنی با جثه‌ی خداداد به تیمی برود، سرمربی‌ها خیلی به او اعتماد نمی‌کنند و کم‌کم از دور خارج‌اش می‌کنند، اما خداداد عزیز با کیفیت‌تری که داشت، همه را متقاعد می‌کرد از او استفاده کنند. او واقعاً بی‌نظیر بود و در دوران اوج‌اش، بسیاری از تیم‌های بزرگ اروپا، خواهان به خدمت گرفتن‌اش بودند. امیدوارم در این کتاب، به مطالب و موضوعاتی اشاره شود که شخصیت خداداد، به طور دقیق، برای مردم و به خصوص فوتبال‌دوستان ایران، مشخص شود و همه پی به این نکته‌ی مهم ببرند که این بازیکن بزرگ تاریخ فوتبال ایران، با چه سختی‌ها و مرارت‌هایی، گام به سطح اول فوتبال جهان گذاشت و توانست چشم همه را به سوی خود خیره کند. بعد از سال‌ها رفاقت با او اعتقاد دارم داستان زندگی او، داستان واقعی یک ستاره برخاسته از جنگ با نداری‌ها و دویدن‌ها برای موفقیت‌ها است. داستان زندگی او، داستان صداقت‌هاست. داستان دفاع از حق و نترسیدن از گفتن حقایق‌ها است. وقتی موضوع نوشتن زندگی‌نامه خداداد را با من درمیان گذاشتند، خیلی استقبال کردم و خیلی تاکید کردم بنویسید خداداد یک الگوی واقعی برای جوان‌های این کشور محسوب می‌شود و از او باید به عنوان یک نمونه فوتبالیست موفق یاد شود.



ستاره فوق العاده‌ای برای تاریخ سازی

● والدیرویه‌را، سرمربی بزرگ تیم ملی ایران

وقتی پیشنهاد نوشتن مطلب برای کتابی در مورد خداداد عزیزی به من شد خیلی با خود فکر کردم و به این نتیجه رسیدم دو داستان کوتاه درباره عزیزی بگویم. فکر می‌کنم این داستان‌ها نشان می‌دهند که خداداد چه جور آدمی است: یک مرد بزرگ، یک بازیکن بزرگ، قهرمان ما در میان قهرمانان دیگر در راه جام جهانی ۱۹۹۸.

۱- اولین باری که خداداد را ملاقات کردم تنها چند روز قبل از پرواز ما به مالزی برای بازی پلی آف مقابل ژاپن در ۱۶ نوامبر ۱۹۹۷ بود. خداداد عزیزی در آن زمان با کلن قرارداد داشت. زمانی که قرار شد او از کلن

آلمان به اردوی تیم ملی در تهران ملحق شود من و همسرم به فرودگاه رفتیم تا از او در تیم ملی استقبال کنیم. خوب به یاد دارم که او از دیدن مربی جدید تیم ملی که با شاخه‌های گل رز صورتی در آن موقع شب به استقبالش آمده بود چقدر شگفت زده بود. همچنین متوجه شدم که وقتی گفتم قرار است فوراً به تیم ملی ملحق شود و در هتل آزادی بخواهد، چقدر ناامید و ناراحت شد. او دوست داشت بعد از مدت‌ها که به ایران آمده کنار خانواده‌اش باشد. پس بسیار مؤدبانه از من خواست که اجازه دهم او ابتدا به خانه برود و شب را با خانواده‌اش بگذرانند. این درخواستی است که معمولاً سرمربی‌ها کمتر قبول می‌کنند اما آن لحظه با خود فکر کردم نمی‌توان با این درخواست عاطفی او مخالفت کنم.

گفتم: «اوکی، اما فقط اگر به ما قول بدهی که در مسابقات بعدی ۲ یا ۳ گل بزنی اجازه می‌دهم امشب به اردو نیایی و به دیدن خانواده‌ات بروی» او لبخندی از خوشحالی زد و بلافاصله پاسخ داد «مشکلی نیست و قول می‌دهم مربی». جالب اینکه خداداد به خاطر دیدن خانواده‌اش واقعاً به معنای واقعی کلمه به قولش عمل کرد و ۳ گل در ۳ مسابقه برای من به ثمر رساند. این روزها نمی‌دانم که آیا خودش هنوز قولش را به خاطر می‌آورد یا نه؟ اما چیزی که از آن مطمئنم این است که زدن گل‌های سرنوشت ساز برای او خیلی آسان بود.

۲- داستان دیگری که هرگز فراموش نخواهم کرد، در مورد یک خداداد عزیزی است که می‌خواست سامورایی‌ها را یک تنه تحت

تاثیر قرار دهد. قبل از بازی با ژاپن در مرحله پلی آف که بازی حساسی هم بود در مالزی تمرین مرور تاکتیک داشتیم جایی که متوجه شدیم که ژاپنی‌ها در حال استفاده از نیمی از زمین هستند. تمرین همزمان هر دو تیم شاید فقط یک تصادف نادر بود، اما مهم‌تر از همه به نظر می‌رسید که ژاپنی‌ها با چشم‌های بادامی‌شان به تک تک حرکاتی که ما انجام می‌دادیم خیره شده‌اند و لحظه به لحظه در حال آنالیز تیم ما هستند. ملی پوشان ایران وقتی چنین وضعیتی را دیدند اول شوکه شده اما بعد از مدتی به آرامی برای تمرین آماده شدند. گرم کردن در نصف زمین شروع شد. در همین حین ناگهان دیدیم که خداداد روی زمین افتاد و شروع به داد و فریاد کرد که خیلی ترسیدیم، او بازیکن کلیدی ما بود و مصدومیت و غیبت‌اش قطعاً اتفاق ترسناکی محسوب می‌شد. اما خیلی زود متوجه شدیم او خودش را به مصدومیت زده و برای گول زدن ژاپنی‌ها شبیه سازی کرده است. در آن لحظه خداداد می‌خواست که ژاپنی‌ها را در مورد آمادگی خود و ترکیب تیم ملی دچار خطا کند. به نظر من واکنش عزیزی به چنین جاسوسی احتمالی از طرف ژاپنی‌ها بسیار هوشمندانه بود. این حرکت او برای من بسیار جالب بود و تحسین من را به همراه داشت. اتفاقاً در سال ۲۰۱۴ که در ژاپن مربیگری می‌کردم، برخی از ملی پوشان قدیمی ژاپن به من اعتراف کردند که نمی‌دانستند تمرین ما مشترک خواهد بود، اما وقتی این اتفاق افتاده بود تیم آنالیز آنها مشغول آنالیز تمرینات ایران شده و در

حال شناسایی ترکیب تیم ملی بوده‌اند که خداداد با آن نقشه و مصدومیت ساختگی آنها را دچار اشتباه اساسی کرده بود. آنها پذیرفته بودند که خداداد واقعاً مصدوم شده و از بازی پلی آف خارج شده است. اما خداداد در شهر «جوهور بهرو» مقابل ژاپن نه تنها به میدان رفت که با آمادگی بالا گل هم به ثمر رساند.

خداداد روزی که از کلن آمد و برای اولین بار در فرودگاه تهران همدیگر را ملاقات کردیم برای اینکه شب را به اردو نیاید و به دیدن خانواده‌اش برود به من قول داد و پای قولش مردانه ایستاد. اولین گل را به ژاپن زد سپس گل دوم را در آزادی و در بازی رفت مقابل استرالیا به ثمر رساند و بازی را به تساوی کشانیدیم و گل سوم آن حرکت شگفت انگیز به همراه کریم باقری و علی دایی مقابل استرالیا بود تا شبی فراموش نشدنی در تاریخ بیست و نهم نوامبر ۱۹۹۷ در ملبورن را رقم بزنند. بله! خداداد ستاره فوق العاده‌ای است که مطمئنم دلیل متولد شدنش، تاریخ سازی برای مردم ایران بود.